

انقلاب‌ستیزی ضدانقلاب‌های جدید

دکتر مظفر نامدار*

◆ مقدمه‌ای بر شکل‌گیری نفاق جدید

پایان دهه سوم انقلاب اسلامی از نظر بازنمایی‌های ضدانقلاب جدید در ایران نقطه عطفی تلقی می‌شود. توهامات پاره‌ای از گروه‌ها و شخصیت‌ها که می‌توان با سست کردن پاره‌ای از آرمان‌های انقلاب غرب را جلب کرد و از این طریق فشار بر جمهوری اسلامی را کاهش داد، به زیر سؤال رفت. در واقع کل فرهنگ سیاسی دوره‌ای که با دولت سازندگی آغاز می‌شود و با دولت اصلاحات به اوج خود می‌رسد، به چالش کشیده می‌شود. سیاست عدول از آرمان‌های انقلاب به بهانه توسعه، عقب‌نشینی در مقابل تهاجمات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غرب، عقب‌نشینی در مقابل زیاده‌خواهی‌های غربی‌ها در پایان دهه سوم

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و سردبیر فصلنامه

بدون هیچ تردیدی مورد انتقاد و استیضاح قرار گرفت.

در این مقطع انتقاد از جریان تجدیدنظرطلب در درون انقلاب پژواک بی‌سابقه‌ای یافت و پذیرش این انتقاد توسط مردم، کار جریان معروف به چپ و اصلاح‌طلب را تا حدی دشوار می‌کند و اعمال جناح مشهور به راست بار معنایی پیدا کرده و توجیه‌پذیر می‌شود. از این تاریخ کم‌کم ایده‌های انقلاب و جمهوری اسلامی توسط جریان چپ به زیر سؤال می‌رود.

شناخت سطحی، احساسی و غیرعقلانی جناح چپ از آرمان‌های امام خمینی باز هم در درون این جناح بی‌اعتمادی ایجاد می‌کند. این جناح در عمل، در متن مشاجره‌های لفظی و قلمی خود با جناح مقابل، به نفع ضد انقلاب عمل می‌کند.

روند خودگرایی، انقلاب‌گریزی و امام‌ستیزی که در بطن جریان‌های متضاد و متناقض چپ و اصلاح‌طلب دنبال می‌شود به درستی این جریان جدید ضد انقلاب را از نظر سیاسی و اجتماعی بازنمایی می‌کند.

حقه‌بازی‌های ضد انقلاب جدید با فاش شدن برنامه‌هایی که در دولت آقای خاتمی دنبال می‌کردند برملا می‌گردد؛ زیرا در فضای این دولت، چپ‌ها به نام اصلاح‌طلبی به گونه‌ای وانمود می‌کنند که نظام جمهوری اسلامی آینده‌ای ندارد. دیگر بدنام کردن غرب چیزی به ارمغان نمی‌آورد. این واقعیت پریشان‌خاطری بیشتری برای ایران ایجاد می‌کند. رابطه با امریکا و عقب‌نشینی از مواضع انقلابی و آرمان‌های امام برای ما گشایشی است در دنیای مدرن و در فضای جهانی شدن شانسی است برای ادغام در جهانی‌سازی.

در سیاست‌های دولت خاتمی و احزاب ساخته دولت مثل کارگزاران، حزب مشارکت و غیره، ضرورت به اجراگذاشتن رویه تازه تغییر فرهنگ و سیاست تا آنجایی مطرح می‌شود که حاکمیت اردوگاه چپ در دل نظام جمهوری اسلامی خدشه‌دار نگردد و به زیر سؤال نرود. اصلاح‌طلبان چپ بدون پروا عملکرد گذشته خود را به زیر سؤال بردند، اشغال سفارت، تندروی‌های سیاسی، انقلابی‌گری‌های افراطی همه مورد تردید قرار گرفت. در چپ اراده معطوف به قدرت باعث شد که کانون بازتاب اندیشه انقلابی جابه‌جا شود. انقلابیون افراطی

دوآتشه که روزی از دیوار سفارت امریکا بالا رفته و دیگران را با مارک ضدولایت فقیه از صحنه خارج کرده بودند، به ناگهان به دست‌بوسی گروگان‌های سفارت رفته و در کنفرانس برلین از ضدانقلاب وارفته و درمانده، ترحم و بخشش تقاضا کردند.

افراطی‌ترین نیروهای انقلاب در بخش‌های امنیتی جمهوری اسلامی، رهبر جنبش دموکراسی و آزادی‌خواهی شدند و خود را تئوریسین انقلاب و جنبش‌های نوین اجتماعی نامیدند و گرفتار

این توهم شدند که دیگر زمان آن رسیده است که راه جمهوریت را از راه اسلامیت جدا سازند؛ زیرا جمهوریت از نظر آنها راهی انقلابی و رادیکال بود که هیچ شرط و شروطی را بر نمی‌تافت؛ حتی اگر این شرط اسلامیت جمهوریت باشد.

از نظر منافقین جدید، برای دموکراتیزه کردن ایران دو مسیر وجود داشته است؛ راه مشروطیت و راه جمهوریت

این دقیقاً همان انقلاب‌ستیزی

ضدانقلابیون جدید بود که مبنای تاریخی خود را دوم خرداد سال ۱۳۷۶ تعریف می‌کرد. برای منافقین جدید، دوم خرداد مبنای بازتولید فرهنگی جدیدی داشت که باید تا سطح «یوم‌الله» ارتقا پیدا می‌کرد؛ یوم‌اللهی که در توهمات منافقین جدید «روز اکمال جمهوریت و اتمام مشروطیت»^۱ در ایران بود.

◆ دوم خرداد و توهم انقلاب از بالا!

از نظر منافقین جدید، برای دموکراتیزه کردن ایران دو مسیر وجود داشته است؛ راه مشروطیت و راه جمهوریت. در انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی اگرچه به ظاهر همه تصور می‌کردند

۱. عبدالعلی رضایی، محمد سید اخلاقی و عباس عبدی، انتخاب نو: تحلیل‌های جامعه‌شناسانه از واقعه دوم خرداد،

«تلاقی جمهوریت و مشروطیت»، سعید حجاریان، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷، ص ۴۸.

که راه مشروطیت در ایران به پایان رسیده و جمهوریت تنها بدیل تحولات دوران معاصر است اما انقلاب اسلامی با پذیرش قید اسلامی، و نظام جمهوری با پذیرش «قید اسلامی» از نظر منافقین جدید، طرح روایت تازه‌ای از راه مشروطیت بعد از تفوق قرائت‌های تمامت‌خواهانه از ولایت مطلقه فقیه بود.^۱

ضدانقلاب‌های جدید تصور می‌کردند با انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و روی کار آمدن دولت اصلاحات، جمهوری به شرط اسلامیت به پایان راه رسیده است.

منافقین جدید بعد از انتخابات دوم خرداد به این نتیجه رسیدند که منابع مشروعیت‌های نظام جمهوری اسلامی دیگر کارایی خود را از دست داده است. از نظر آنها نظام جمهوری اسلامی سه منبع مشروعیت داشت:

۱. ادامه مشروعیت انقلابی امام؛

۲. منابع سنتی مشروعیت که شبکه روحانیت در پشت سر آن قرار دارد؛

۳. مشروعیت عقلانی- قانونی که به واسطه جمهوریت به وجود آمده است.^۲

این تقسیم‌بندی، تقلید ساده‌لوحانه‌ای از تقسیم‌بندی‌های ماکس وبر در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی است و مبنای مشروعیت را مبتنی بر سه مرتبه از اقتدار و سیادت تعریف می‌کند: سیادت عقلانی، سیادت سنتی و سیادت کارزمایی^۳ و معتقد است بشر در عصری زندگی می‌کند که دیگر مبنای اقتدار کارزمایی و سنتی توانایی بازتولید فرهنگی و سیاسی ندارد لذا تنها منبع مشروعیت اقتدار در عصر مدرن منبع اقتدار عقلانی است.

ضد انقلابیون جدید در جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیدند که دو منبع اولیه مشروعیت در ایران یعنی ادامه مشروعیت انقلابی امام و منابع سنتی مشروعیت که شبکه روحانیت در پشت سر آن است ناکارآمد شده‌اند به این دلیل که استحصال بی‌رویه‌ای از آنها

۱. همان، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۶۵.

۳. رک: ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران، مولی، ۱۳۷۴، ص ۲۶۷.

انجام گرفته است و هر منبعی که استحصال آن را خشن و بی‌رویه کنیم ناکارآمد می‌شود. بنابراین منابع کاریزماتیک قدرت و منابع سنتی قدرت (اسلامیت نظام) به دلیل استحصال بی‌رویه و خشن در ایران ناکارآمد شده‌اند و ما برای بقای خود باید از منبع عقلانی- قانونی قدرت یعنی «جمهوریت نظام» استحصال کنیم.^۱

بدینسان جنبش‌های کاذب اجتماعی و جنبش‌های بی‌شکل برای بی‌اعتبار کردن دو منبع اصلی اقتدار ملت ایران یعنی مذهب و روحانیت آغاز می‌شود و جریان نفاق جدید سردمدار این جنبش‌ها می‌گردد. نفاقی که اگرچه از آرمان‌های انقلاب اسلامی عدول مطلق کرده است و دیگر مبانی مشروعیت انقلابی امام و منابع دینی را منشأ اقتدار نمی‌داند اما شهادت ابراز اعتقادات تجدیدنظرطلبانه خود را در قالب ادبیات

جدید نداشته و از همان ادبیات انقلابی و

ادبیات امام خمینی برای فریب مردم استفاده می‌کند.

شکل‌گیری نفاق جدید را نمی‌توان خارج

از بستر جریان‌های دیگر نفاق در ایران

مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و به نتایج

مشخصی رسید.

از دیدگاه ملت ایران انقلاب از بالای

دوم خردادی‌ها ضربه‌ای بود بر

دستاوردهای انقلاب کبیر اسلامی

سال ۱۳۵۷ و این حرکت چیزی جز

یک ضدانقلاب از بالا نبود

هم در رسانه‌های غربی و هم در رسانه‌های زنجیره‌ای دولت اصلاحات - که به درستی اسم با مسمایی است - دوم خرداد خاتمی به نوعی انقلاب از بالا خوانده شد. این وجه تسمیه را دوم خردادی‌ها پسندیدند و از آن پس خودشان هم تلاش کردند که آن را در قالب جنبش‌های نوین اجتماعی جاسازی نمایند. انقلابی که بنابر ابتکار اصلاح‌طلبان بلندمرتبه و شخص خاتمی و زیر نظارت اقتدار مدرن قرار بود عملی شود و دو منبع دیگر مشروعیت نظام جمهوری اسلامی

یعنی اسلامیت نظام را از صحنه خارج نماید.

با استفاده از تعبیر الکساندر زینوویف در کتاب *کاتاستروفیکا*، دهکده‌های پوتمکین گورباچف، کاربرد واژه انقلاب برای اقدامات خاتمی و یارانش - مانند اقدامات گورباچف و یارانش - توسط روشنفکران، روزنامه‌نگاران و سیاستمداران غربی قابل چشم‌پوشی است، چون غربی‌ها اصولاً در انتخاب واژگان خود چندان دقیق نیستند. اما وقتی یک فعال حزبی آگاه به اصول انقلابی و کسانی که خود را نظریه‌پرداز جنبش‌های جدید اجتماعی در ایران می‌دانند این چنین ساده‌لوحانه حساس‌ترین اصطلاح دوران معاصر را برای یک انتخابات معمولی در دل ساختار یک نظام انقلابی به کار می‌برند انسان را ناخواسته دچار تردید می‌کنند آیا هنوز چنین جریان‌های رفتاری معقول دارند؟ و آیا چنین ادعاهایی صرفاً نوعی بی‌احتیاطی سیاسی در به کارگیری مفاهیم پربار اجتماعی نیست؟!

این آن چیزی بود که قسمت اعظم مردم ایران را به فکر واداشت که آنچه در پس شعارهای اصلاح‌طلبی دوم‌خردادی در حال ظهور است آیا چیزی در راستای تداوم انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام خمینی و بقا و دوام جمهوری اسلامی است یا آغاز دور جدیدی از شکل‌گیری جریان‌های است که همیشه در دل جنبش‌های اصیل و عدالت‌خواهانه استعداد شکل‌گیری داشته و تاریخ اسلام به آن جریان نفاق می‌گوید؟!

ملت ایران در پس هیاهوی جنبش‌سازی‌های کاذب اجتماعی دوم خرداد ابتدا خود را در مقابل این سؤال یافت که آیا آنچه در کشور در جریان است واقعاً یک انقلاب است و اگر این جریان، یک انقلاب است چه وجه مشترکی با انقلاب اسلامی دارد؟ اگر یک جریان ضدانقلاب باشد با توجه به همه هزینه‌هایی که ملت ایران برای رسیدن به استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی داد در نهایت این جریان ضدانقلاب ما را به کجا خواهد برد؟

ما می‌دانستیم این فقط یک اتفاق نیست که امپریالیسم امریکا، اسرائیل، اروپا و دشمنان انقلاب اسلامی و امام خمینی و دشمنان ملت ایران و جریان‌های نفاق و غرب‌گرا و ضدانقلاب، خاتمی و گروه او را چنین تحسین می‌کنند. این آن چیزی است که ملت ایران پیوسته به آن

می‌اندیشید و در نهایت تصمیم خود را در انتخابات نهم و دهم ریاست‌جمهوری گرفت؛ چون می‌دید که نوآوری‌های دوم‌خردادی فقط برای قشرهای ناچیز و بی‌اهمیتی از جامعه مزایای زیادی به همراه دارد در حالی که اوضاع توده ملت به هیچ‌وجه تغییر شایسته‌ای نخواهد کرد و برای بسیاری از مردم و نهادهای اجتماعی، این نوآوری‌ها به معنی بی‌اعتبار شدن آنان خواهد بود.

از دیدگاه ملت ایران انقلاب از بالای دوم خردادی‌ها ضربه‌ای بود بر دستاوردهای انقلاب کبیر اسلامی سال ۱۳۵۷ و این حرکت چیزی جز یک ضدانقلاب از بالا نبود.

در حقیقت ملت ایران دلیل کافی برای چنین اندیشیدنی داشت هم در زمینه سیاسی، هم در زمینه اقتصادی و هم در حوزه اعتقادی و فرهنگی؛ و از همه مهمتر در وفاداری به آرمان‌های امام خمینی و راه و رسم رهبر کبیر انقلاب. مردم می‌دیدند که چرخش‌های جدیدی به سمت عدول از آرمان‌ها و کمرنگ شدن شعارهای انقلاب اسلامی و وارفتگی در مقابل روش‌های نظام سرمایه‌داری و امریکا و صهیونیسم در حال وقوع است.

در انتخابات دهم ریاست‌جمهوری جریان تجدیدنظرطلب، برنامه تحول تازه‌ای را عرضه کرد که همه آن پیش‌بینی‌ها را اثبات نمود. این بار هدف چپ و راست دیگر بازتعریف منابع مشروعیت نظام جمهوری اسلامی نبود بلکه مرکز اقتدار و مشروعیت و محور اراده جمعی این مشروعیت مورد تهاجم قرار گرفت. آنها به این نتیجه رسیدند که مشکل اصلی در نظام جمهوری اسلامی نه واپس‌گرایان، نه محافظه‌کاران، نه راست سنتی و نه چپ مدرن، نه پدرخوانده‌ها و نه طبقه خواص! نه اصول‌گرایان و نه اصلاح‌طلب‌ها بلکه محور مرکزی اقتدار نظام، ولایت فقیه و الگوری

شعار دفاع از آرمان‌های انقلاب و چهره نورانی و عرفانی امام، یکی از ترفندهای جریان به ظاهر اصلاح‌طلب می‌باشد و هیچ چیزی جز مشت‌بازی با سایه‌ها نیست

جمهوری اسلامی است.

اما آنچه جای شگفتی داشت این بود که نفاق جدید از موضع امام خمینی و دفاع از انقلاب اسلامی برای مقاصد خود استفاده می‌کرد و به رغم اینکه در این موضع بود اما مهمترین دستاوردهای اندیشه امام خمینی یعنی جمهوری اسلامی، ولایت فقیه، مبارزه با اسراییل، وحدت جامعه و مبارزه با سلطه امریکا را مورد تردید و انکار قرار می‌داد.

◆ انقلاب اسلامی و فرآیند شکل‌گیری سه جریان نفاق

افشا کردن چهره نفاق جدید که مدتهاست در سنگر نیروهای انقلاب به محور اراده جمعی ملت ایران می‌تازد، امری ضروری است. شعار دفاع از آرمان‌های انقلاب و چهره نورانی و عرفانی امام، یکی از ترفندهای جریان به ظاهر اصلاح‌طلب می‌باشد و هیچ چیزی جز مشت‌بازی با سایه‌ها نیست. ترفندی برای خام کردن افکار عمومی؛ ترفندی که چندان هم هوشمندانه انتخاب نشده است. چون ملت ما به زحمت باور می‌کند که جریان چپ و اصلاح‌طلب با روش‌های دو دهه اخیر در موضع آرمان‌های امام خمینی و انقلاب اسلامی هستند و در جهت اصلاح کجروی‌های درون نظام جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند.

کاملاً روشن است که متناسب با این اطوار اصلاح‌طلبان، شناخت ماهیت جناح چپ و قضاوت علمی و تاریخی پیرامون این پدیده، مطابق طبع هواداران و رهبران این جریان نیست. در فتنه‌های بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری جریان اصلاح‌طلب ماهیت خیانت‌های سه‌دهه گذشته به آرمان‌های امام خمینی را برملا کرد و شکل‌گیری جبهه جدیدی از نفاق را علنی ساخت؛ نفاقی که نزدیک به سه دهه در ارکان نظام جمهوری اسلامی رخنه کرده بود و مشغول خوردن هسته‌های انقلاب بود.

خطر نفاق در جریان‌های فکری و انقلاب‌های اصیل، اعتقادی و ایمانی هسته اصلی تذکرات قرآنی است. وقتی دشمنان چنین انقلابی از مواجهه مستقیم و رودررو نتیجه‌ای نمی‌برند به فکر

می‌افتند که در پناه چهره‌های سست‌عنصر، واداده و منافق به هسته انقلاب نفوذ کنند و انقلاب را از درون خالی سازند. جمهوری اسلامی ایران از بدو تأسیس تا به امروز با سه جریان از نفاق روبه‌رو گردیده است:

۱. نفاق اهل بدعت

۲. نفاق اهل شبهه

۳. نفاق اهل فتنه

اگر می‌خواهیم استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را حفظ کنیم باید بیش از همه مواظب آفت نفاق در هسته انقلاب باشیم؛ تا قبل از اینکه دیر شود و هسته انقلاب توسط خطر نفاق نابود شود و پوسته‌ای از آن باقی بماند باید در شناخت نفاق و منافقین بصیرت کافی داشته باشیم.

◆ نفاق اهل بدعت و دهه اول انقلاب

انقلاب اسلامی در دهه اول انقلاب با نفاق اهل بدعت سر و کار داشت. منافقین دهه اول انقلاب با تفسیر و تأویل آیات الهی در پوشش نظریه‌ها و تئوری‌های غربی تمام تلاششان این بود که دین را از هسته توحیدی آن خارج ساخته و با حفظ پوسته، دینی بی‌خاصیت و خودساخته به مردم تحویل دهند. مصداق بارز این نفاق سازمان مجاهدین خلق، جنبش مسلمانان مبارز، نهضت آزادی، انجمن حجتیه و سایر جریان‌هایی بود که تمام ایمان ضداسلامی و ضدانقلابی خود را در پوشش صورت ظاهری آیات و روایات و طرفداری از مهدویت و مبارزه با انحراف به مردم القا می‌کردند.

امام از بدو آغاز نهضت اسلامی متوجه خطر این نفاق در هسته انقلاب بود. داستان معروف سفر بعضی از اعضای سازمان مجاهدین خلق که در درون انقلاب اسلامی معروف به سازمان منافقین شدند، به نجف اشرف برای فریب رهبری نهضت از زبان امام خمینی شنیدنی است.

امام در سخنرانی ۵۹/۴/۴ در مجمع اعضای شورای اسلامی کارگران، ماهیت این نفاق را به خوبی بر ملا می‌سازد و می‌فرماید:

اینهایی که برای اسلام دارند سینه می‌زنند ببینید اعمالشان چیست؟ ببینید اینهایی که می‌گویند «اسلام»، آیا در عمل هم این طوری هستند یا یک سنگر بندهایی هستند که با اسم «اسلام» می‌خواهند از بین ببرند اسلام را و لعل دزدهای سر گردنه هم اسم اسلام روی خودشان می‌گذارند، لکن دزدی می‌کنند. باید ما با اسم گول نخوریم ببینیم چه می‌کند. ببینیم سابقه این چیست؟ ببینیم کتاب‌هایی که اینها می‌نویسند محتوایش چیست؟ ... این ملت بزرگ ما ... مشتش را پر کرد و مخالفت کرد با رژیم سابق و با همه ابرقدرت‌ها و مطلب را به اینجا رساند، حالا من آمده‌ام، می‌نشینم می‌گویم من رهبر شما [هستم]، تو غلط می‌کنی که هستی.^۱

امام معتقد بود که اینها همه را گول می‌زنند می‌خواستند من را هم گول بزنند:

من نجف بودم اینها آمده بودند که من را گول بزنند. بیست و چند روز - بعضی‌ها می‌گفتند ۲۴ روز، من حالا عددش را نمی‌دانم - بعضی از این آقایانی که ادعای اسلامی می‌کنند آمدند در نجف؛ [یکی]شان بیست و چند روز آمد در یک جایی، من فرصت دادم به او حرف‌هایش را بزنم. آن به خیال خودش که حالا من را می‌خواهد اغفال کند. مع‌الاسف، از ایران هم بعضی از آقایان که تحت تأثیر آنها واقع شده بودند - خداوند رحمتشان کند، آنها هم اغفال کرده بودند آنها را - آنها هم به من کاغذ سفارش نوشته بودند. بعضی از آقایان محترم، بعضی از علما، آنها هم به من کاغذ نوشته بودند... من گوش کردم به حرف‌های اینها که ببینم اینها چه می‌گویند؛ تمام حرف‌هایشان هم از قرآن بود و از نهج‌البلاغه... تو اعتقاد به خدا و اعتقاد به چیزهایی که داری چرا می‌آیی پیش من؟ من که نه خدا هستم، نه پیغمبر، نه امام... من هیچ راجع به اینها حرفی نزنم. همه‌اش را گوش کردم فقط یک کلمه را که گفت «ما می‌خواهیم قیام مسلحانه بکنیم» گفتم نه، شما نمی‌توانید قیام مسلحانه بکنید، بی‌خود خودتان را به باد ندهید.

اینها با خود قرآن، با خود نهج‌البلاغه می‌خواهند ما را از بین ببرند و قرآن و نهج‌البلاغه را از بین ببرند... اسلام همیشه گرفتار یک همچو مردمی بوده است که با اسم «اسلام» می‌خواستند اسلام را بکوبند... الان هوشیاری بیشتری لازم است از اول. اول آن کسی که مخالف با اسلام بود می‌شناختندش مردم ... چون می‌شناختندشان با آنها مبارزه می‌کردند. مبارزه با آنها آسان بود. منافق‌ها هستند که بدتر از کفارند.^۱

منافقین اهل بدعت همان‌طوری که امام فرمودند با قرآن و نهج‌البلاغه به جنگ قرآن و نهج‌البلاغه می‌آیند؛ همان‌طوری که می‌توانند با نام انقلاب، اسلام و امام به جنگ انقلاب، اسلام و امام بیایند.

امام می‌فرماید:

آن که می‌گوید مسلمان هستم و به ضد اسلام عمل می‌کند و می‌خواهد به ضد اسلام عمل بکند آن است که در قرآن بیشتر از آنها تکذیب شده تا دیگران. ما سوره منافقین داریم ... که برای منافقین از اول شروع می‌کند اوصافشان را می‌گوید. اسلام همیشه گرفتار یک همچون جمعیت‌هایی بوده است.^۲

دهه اول انقلاب دهه هجوم نفاق اهل بدعت به هسته دین بود که ملت ایران برای افشا و مبارزه با این چهره از نفاق هزینه‌های سنگینی پرداخت کرد و در نهایت این نفاق را به زباله‌دان تاریخ فرستاد.

◆ نفاق اهل شبیهه و دهه دوم و سوم انقلاب

بعد از رحلت حضرت امام و آغاز دهه دوم انقلاب اسلامی، ملت ایران با چهره دیگری از نفاق روبه‌رو شد که می‌توان این نفاق را نفاق اهل شبیهه نامید. حلقه‌های جدید این نفاق که هدف اصلی آنها ایجاد تردید در مبانی معرفت‌شناسی دین در حوزه اجتماعی، ریشه‌های تاریخی

۱. همان، ص ۴۷۰-۴۶۵.

۲. همان، ص ۴۷۱-۴۷۰.

حکومت اسلامی و نظریه ولایت فقیه و مقابله با حضور دین در صحنه اجتماعی بود، نزدیک به دو دهه میدان تاخت و تاز عناصر جدیدی از کارگزاران درون نظام جمهوری اسلامی شدند که از برکت انقلاب اسلامی، امام خمینی و شهادت پاک‌ترین فرزندان این مرز و بوم، بر سرنوشت مردم مسلط گردیده و همان شاخه‌ای را می‌بریدند که بر آن سوار بودند.

نفاق اهل شبهه در گستره‌ای از «حلقه کیان»، «حلقه بیان» و سایر جریان‌های به‌ظاهر طرفدار خط امام، شروع به خوردن هسته‌های اصلی دین و انقلاب و باقی گذاشتن پوسته آن کردند. انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ اوج اقتدار و نفوذ این جریان نفاق جدید در درون جمهوری اسلامی بود که به رغم ارتزاق از حاکمیت، در نقش اپوزیسیون ظاهر شد و پیوسته از پایان عمر حکومت اسلامی، ولایت فقیه و عصر امام خمینی یاد می‌کرد.



جمهوری اسلامی ایران از بدو تأسیس تا به امروز با سه جریان از نفاق روبه‌رو گردیده است؛

نفاق اهل بدعت، نفاق اهل شبهه،
نفاق اهل فتنه



تحلیل بنیادهای نفاق اهل شبهه نیاز به بازبینی منابع متعددی دارد که مورخین متعهد و معتقد به استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی نباید از آن غفلت نمایند. امام‌زادایی نفاق اهل شبهه در دهه دوم و سوم در حقیقت نقطه عطف تاریخ انقلاب اسلامی بود. ماهیت این عمل بدان صورت نبوده است که منافقین اهل شبهه مستقیماً به امام ناسزا گفته یا پاره‌ای از عملکرد امام را به عنوان اشتباه به مردم القا نمایند؛ بلکه آنچه این جریان نفاق در طول دهه دوم و سوم القا کرد این بود که دوران کودکی و جوانی انقلاب اسلامی که دوران شکل‌گیری بود با رحلت امام به پایان رسیده و دوران پختگی انقلاب آغاز شده است. منافقین اهل شبهه در نوشته‌هایشان اینگونه القا می‌کردند که چنین نقطه عطفی در تاریخ ملت ایران بعد از رحلت امام آغاز شده و مانور جریان اصلاح‌طلبی و دوم‌خردادی‌ها برای تجدید انقلاب، تنها راه گریز از بن‌بست انقلاب به حساب می‌آید.

ضد انقلاب جدید به این نتیجه رسید که برای جهانی شدن ایران باید از تمامی کسانی که از انقلاب اسلامی سیلی خورده و یا به خارج گریخته‌اند اعاده حیثیت شود. به همین بهانه کسانی که از دیوار سفارت امریکا بالا رفته بودند به دست‌بوسی امپریالیسم امریکا و جاسوسان سفارت رفتند و آنهایی که شرایط فرار ضد انقلاب را از کشور فراهم ساخته بودند به عذرخواهی ضدانقلاب وارفته و مفلوک در کنفرانس برلین رفتند و نام این استحال‌ه شدن و ذلت را خدمت گذاشتند.

عباس عبدی یکی از دانشجویان پیرو خط امام که از دیوار سفارت بالا رفته بود بعد از دوم خرداد به دست‌بوسی یکی از گروه‌گانهایی رفت که قبلاً زندانی او بود. در کنفرانس برلین منافقانی چون عزت‌الله سبحانی، اکبر گنجی، حسن یوسفی اشکوری، کاظم کردوانی، علیرضا علوی‌تبار، حمیدرضا جلالی‌پور، چنگیز پهلوان، فریبرز رئیس‌دانا، علی افشاری، محمود دولت‌آبادی، مهرانگیز کار، شهلا شرکت، خدیجه مقدم، شهلا لاهیجی، جمیله کدیور، منیره روانی‌پور و محمدعلی سپانلو، انتقام خود را از امام خمینی و انقلاب اسلامی گرفتند و در همه آرمان‌های انقلاب تردید کردند؛^۱ فقط برای اینکه از ضد انقلاب مفلوک که از چنگ مجازات ملت ایران گریخته و به دامن اربابان خود بازگشته بود، دلجویی نمایند. متعاقب آن دولت اصلاحات آقای خاتمی و جریانات دوم‌خردادی با تمام توان از این نفاق حمایت کرده و به حد کافی روزنامه، مجله، تریبون و بودجه در اختیار آنها قرار دادند.

◆ نفاق اهل فتنه و آغاز دهه چهارم انقلاب اسلامی

ملت بزرگ ایران در انتخابات نهم ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۸۴ دست نفاق اهل شبیهه را از تمامی ارکان نظام جمهوری اسلامی در قوه مقننه و قوه مجریه کوتاه کرد. سردمداران این

۱. برای اطلاع بیشتر از ماهیت سخنان مطرح‌شده منافقین اهل شبیهه در این کنفرانس رک: محمدعلی زکریانی،

کنفرانس برلین؛ خدمت یا خیانت، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹.

نفاق فهمیدند که برای تداوم بازیگری خود در فضای انقلاب اسلامی دیگر نمی‌توانند کاریکاتور غم‌انگیز دو دهه گذشته را در فضای انتخابات جدیدی که در آغاز دهه چهارم در راه بود تداوم بخشند.

این حقیقت دارد که کتاب‌های تاریخ را می‌توان از نو نوشت اما گذشته یک جریان را نمی‌توان از ذهن جامعه‌ای که زنده، پویا و بیدار است و بصیرت دارد پاک کرد.^۱ تجدید نظر در نگرش به گذشته‌ها به خودی خود اقدامی برای پیشرفت یک جریان اجتماعی نیست. نفاق اهل شبه و جریان چپ اصلاح‌طلب در درون نظام جمهوری اسلامی می‌دانست با تکیه بر مواضع قبلی نمی‌تواند فضایی برای حضور در صحنه انتخابات دهم ریاست‌جمهوری ایران داشته باشد.

منافقان هیچگاه ندانستند که چگونه و با

چه هدفی باید در نگرش به گذشته خود

تجدید نظر کنند. به تعبیر زینوویف

بازنگرش با هدف ایجاد هیجان‌زدگی

تبلیغاتی برای «حراج محبوبیت عمومی»

چیزی است و بازنگرش با هدف شناخت

بهبتر ارتباطها در زمان حاضر و منظر

آینده چیز دیگری است.^۲

جریان اصلاح‌طلبی در ایران که پشتوانه

محکمی برای بخشی از نفاق اهل بدعت و

منافقین دهه اول انقلاب با تفسیر و تأویل آیات الهی در پوشش نظریه‌ها و تئوری‌های غربی تمام تلاششان این بود که دین را از هسته توحیدی آن خارج ساخته و با حفظ پوسته، دینی بی‌خاصیت و خودساخته به

مردم تحویل دهند

همچنین شکل‌گیری نفاق اهل شبه در دهه دوم و سوم انقلاب بود هیچگاه نخواست و نتوانست تجدید نظر اساسی در روش خود مقابل آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی

۱. الکساندر زینوویف، کاتاستروفیکا، ترجمه عبدالرحمن صدریه، تهران، آبی، ۱۳۶۹، ص ۱۲۲.

۲. همان، ص ۱۲۲.

اتخاذ نماید. مقابله کاذب جناح چپ و راست و اراده معطوف به قدرت‌طلبی در نظام جمهوری اسلامی و دوقطبی دیدن ساده‌لوحانه ساختار قدرت و بازتولید سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و دست زدن به هیجان‌ات کاذب اجتماعی و عدم درک صحیح و علمی از ماهیت اجتماعی انقلاب اسلامی که در سال‌های حکومت امام عظیم‌الشأن امت ساخته شده بود، آنها را به ورطه خطرناک‌تری از ماهیت پیچیده نفاق انداخت که از آن تحت عنوان نفاق اهل فتنه یاد می‌کنیم.

رهبری این نفاق به یکی از بازماندگان نفاق اهل بدعت در دهه اول انقلاب سپرده شد و عجیب است که نفاق اهل فتنه به خوبی توانست تمامی اصحاب نفاق در طول تاریخ انقلاب

اسلامی را در شکل‌گیری نفاق جدید گرد

هم آورد. تئوری نفاق اهل فتنه در آغاز

دهه چهارم، دست یازیدن به جنبش‌های

مخملی بود؛ همان که غرب در آغاز سال

۱۹۹۰ از آن تحت عنوان نظریه

«رفولوشن» در مقابل «رفرم» و

«رولوشن» برای از هم‌پاشی نظام‌های

ایدئولوژیک چپ در اروپای شرقی بهره

گرفت.

میرحسین موسوی رهبر جدید نفاق

اهل فتنه آمده بود که «پراسترویکا»ی

ایرانی را در فلسفه سیاسی نهادینه کند تا

یکی دیگر از نظام‌های ایدئولوژیک را در

راستای سیاست‌های امریکا از صحنه

تحولات اجتماعی خارج سازد. اما نه

میرحسین موسوی استعداد گورباچف را

حلقه‌های جدید نفاق اهل شبهه که

هدف اصلی آنها ایجاد تردید در

مبانی معرفت‌شناسی دین در حوزه

اجتماعی، ریشه‌های تاریخی

حکومت اسلامی و نظریه ولایت فقیه

و مقابله با حضور دین در صحنه

اجتماعی بود، نزدیک به دو دهه

میدان تاخت‌وتاز عناصر جدیدی از

کارگزاران درون نظام جمهوری

اسلامی شدند

داشت و نه انقلاب اسلامی، انقلاب کمونیستی بود.

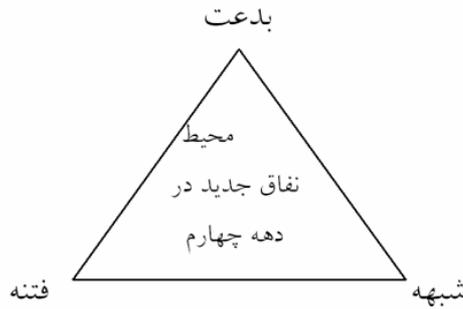
در رسانه‌های گروهی غرب انقلاب مخملی میرحسین موسوی مانند اقدام خاتمی در دوم خرداد، به عنوان انقلاب از بالا خوانده شد و این وجه تسمیه را اذتاب جنبش سبز پسندیدند و از آن پس خودشان هم توهّمات اصلاح‌طلبانه خود را انقلاب نامیدند. نفاق اگر چه در سیستم اندیشه‌های اجتماعی، در انجام بسیاری از کارها تواناست اما در حوزه اندیشه‌های دینی علی‌الخصوص در حوزه میراث فکری انقلاب اسلامی، برای امتیازهایی که توانایی حصول آنها را دارد هزینه‌های بالایی مصرف می‌کند و این مسئله‌ای است که ملت ایران در سه دهه گذشته به درستی تجربه کرده است. بنابراین ساده‌لوحانه است که باور شود ملت ایران و انقلاب اسلامی برای مبارزه با نفاق اهل فتنه نباید چیزی بپردازد.

اینکه نفاق اهل فتنه موفق خواهد شد و نتیجه‌ای برای پیروانش به بار خواهد آورد در هاله‌ای از تردید مطلق قرار دارد و با توجه به ماهیت نظام جمهوری اسلامی بعید به نظر می‌رسد. اما فشارهایی را موجب خواهد شد و این فشارها در دهه آینده ملموس خواهد بود. نفاق اهل فتنه در آینده به طور پنهان و آشکار بر چند استراتژی متمرکز خواهد شد و تلاش می‌کند به طور همزمان آنها را به پیش ببرد:

۱. استراتژی تحریف آرمان‌های امام
۲. استراتژی تغییر ساختاری نظام
۳. استراتژی تغییر آرمانی نظام
۴. استراتژی تخریب حیثیتی نظام
۵. استراتژی تضعیف توانمندی نظام
۶. استراتژی تغییر رفتاری نظام
۷. استراتژی تخریب «اراده جمعی» مردم

اینکه آیا اذتاب نفاق اهل فتنه توفیقی به دست خواهند آورد چندان مهم نیست بلکه آنچه اهمیت دارد بصیرت و سیاست ما در شناخت فضای عمل اصحاب نفاق است. نفاق جدید در

دهه آینده در محیطی فعالیت می‌کند که این محیط را می‌توان به صورت زیر ترسیم کرد:



در نفاق جدید تمامی اصحاب بدعت، شبهه و فتنه کنار هم جمع خواهند شد و به هسته اصلی انقلاب اسلامی هجوم خواهند آورد. به نظر می‌رسد این هسته همان چیزی است که «اراده جمعی» ما را در پیروزی و تداوم انقلاب اسلامی رقم زد. امام خمینی این هسته اصلی را «توده مردم» می‌داند. بصیرت نسبت به این هسته رمز تداوم آرمان‌های انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی است. به نظر می‌رسد ضد انقلاب جدید با تمامی توان خود این اراده جمعی را نشانه رفته است.

◆ «اراده جمعی» و استراتژی تخریب هسته بقای جمهوری اسلامی

امروز تنها بر بنیاد انقلاب اسلامی است که می‌توان عمل سیاسی با هدف دگرگونی، آزادسازی و برقراری عدالت را هدایت کرد. ملت ایران تردیدی ندارد که برای درک مفهوم انقلاب اسلامی باید به اندیشه‌های امام خمینی (س) رجوع کند. امام فرق بین انقلاب اسلامی و غیر اسلامی را همراهی «توده‌های مردم» با آن می‌داند و معتقد است وقتی توده‌های مردم با یک پدیده‌ای همراه شوند زود پیش می‌رود و کم‌فساد است.

فرق مابین انقلاب اسلامی و غیر اسلامی همین است که انقلاب وقتی اسلامی شد، توده‌های مردم همراه با آن هستند و وقتی که توده‌های مردم با یک شیء همراه شوند

زود پیش می‌رود و کم‌فساد است، فسادش کم است.^۱

امروزه در حوزه فلسفه سیاسی غرب مفهوم «انبوه خلق»^۲ مهمترین بلکه تنها مبنای بازتولید عمل سیاسی با هدف دگرگونی و آزادسازی است.^۳ این مفهوم یک اصطلاح بازتولیدشده در فضای تحولات پس از انقلاب اسلامی در حوزه فلسفه سیاسی غرب است و تا دو دهه پیش چنین اصطلاحی معنای بازتولیدکننده در حوزه تحولات سیاسی، اجتماعی نداشت.

انقلاب اسلامی همان طوری که مبانی، بنیادها و ریشه‌های جنبش‌های اجتماعی را از اساس دگرگون نمود و معیارهای جدیدی وارد شاخص‌های فهم جنبش‌های اجتماعی کرد، حوزه مفاهیم سیاسی را نیز به کلی دچار تحول‌های تعیین‌کننده‌ای نمود. مفاهیم: اراده جمعی، جنبش‌های مخملی (پرهیز از خشونت)، توده‌های مردم و امثال اینها بخشی از مفاهیم بازتولیدشده در دامنه تأثیرگذاری انقلاب اسلامی در فلسفه سیاسی است.

تا قبل از انقلاب اسلامی حوزه تغییرات اجتماعی تحت تأثیر دو دینایسم مشخص بود:

یکی دینامیک تضادهای درون یک جامعه یعنی دینامیک مبارزه طبقاتی یا دینامیک رویارویی‌های بزرگ اجتماعی که عموماً ماهیت اقتصادی و مادی داشت و دیگری دینامیک سیاسی یعنی حضور یک پیشگام، یعنی یک طبقه، حزب یا ایدئولوژی سیاسی و خلاصه نیروی پیشتازی که همه ملت را به دنبال خود می‌کشد.^۴

در این دینامیسم توده‌های مردم عموماً مبنای بازتولید فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نبودند بلکه دنباله‌روی طبقات پیشگام در حوزه تغییرات اجتماعی به حساب می‌آمدند. اما همان طور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. آیین انقلاب اسلامی (گزیده‌ای از اندیشه و آرای امام خمینی)، تهران، ستاد بزرگداشت یکصدمین سال تولد امام خمینی، کمیته تبلیغات و انتشارات، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۲۸۳.

۲. Multitude

۳. آنتونیو نگری و مایکل هارت، انبوه خلق، جنگ و دموکراسی در عصر امپراطوری، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران، نی، ۱۳۸۷، ص ۳۵.

۴. میشل فوکو، ایران: روح یک جهان بی‌روح، ترجمه نیکوسرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نی، ۱۳۷۹، ص ۵۴.

که میشل فوکو می‌گوید:

به نظر می‌رسد در آنچه که در ایران روی می‌دهد نمی‌توان هیچ یک از این دو دینامیک را که برای فلسفه سیاسی غرب نشانه‌های بارز و علامت‌های روشن پدیده‌ای انقلابی‌اند، تشخیص داد.^۱

در مبانی فلسفه سیاسی غرب، جنبش انقلابی‌ای که نتوان جایگاه مبارزه طبقاتی و تضادهای درونی جامعه و یک پیشگام را در آن مشخص کرد، نمی‌توان جنبش دانست و نمی‌توان چنین جنبشی را مبنای یک دگرگونی اساسی در حوزه تغییرات اجتماعی تلقی کرد.

تا قبل از انقلاب اسلامی «توده مردم» یا «انبوه خلق» جز دنباله‌روی از طبقات پیشرو نقش دیگری در حوزه تغییرات اجتماعی ایفا نمی‌کردند. اما انقلاب اسلامی این نقش را از اساس دگرگون کرد و در این دگرگونی امام خمینی با وارد کردن «توده مردم» در سرشت جریان‌های پیشرو، مفهومی را خلق کرد که این مفهوم تا قبل از آن در فلسفه سیاسی غرب اسطوره‌ای بیش نبود.

امام خمینی با وارد کردن مردم در رأس جنبش‌های اجتماعی مفهوم «اراده جمعی» را عینیت بخشید. اراده جمعی یکی از معیارهای سرشت‌نمای انقلاب اسلامی بود و به تعبیر میشل فوکو:

یکی از چیزهای سرشت‌نمای این رویداد انقلابی این واقعیت است که این رویداد انقلابی اراده مطلقاً جمعی را نمایان کرد و کم‌تر مردمی در تاریخ چنین فرصت و اقبالی داشته‌اند. اراده جمعی اسطوره‌ای سیاسی است که حقوق‌دانان یا فیلسوفان تلاش می‌کنند به کمک آن نهادها و غیره را تحلیل یا توجیه کنند؛ اراده جمعی یک ابزار نظری است.^۲

فوکو می‌گوید:

اراده جمعی را هرگز کسی ندیده است و خود من فکر می‌کردم که اراده جمعی مثل خدا یا

۱. همان.

۲. همان، ص ۵۷.

روح است و هرگز کسی نمی‌تواند با آن روبه‌رو شود... اما ما در تهران و سرتاسر ایران با اراده جمعی یک ملت برخورد کرده‌ایم و باید به آن احترام بگذاریم؛ چون چنین چیزی همیشه روی نمی‌دهد.^۱

مفهوم «توده مردم» یا «ملت» که امام به کرات بنیان‌های انقلاب اسلامی را مبتنی بر آن دانسته و معتقد است تا زمانی که «توده مردم» یا «ملت» با هم مجتمع باشند تمام موانعی را که در مقابلشان است کنار زده و هیچ قدرتی نمی‌تواند کاری بکند - یعنی نمی‌شود بر یک ملت مطالبی را تحمیل کرد^۲ - برساخته انقلاب اسلامی است و نمی‌توان مشابهتی بین این مفهوم با آنچه امروز در فلسفه سیاسی غرب تحت عنوان «انبوه خلق» مورد توجه قرار گرفته است، پیدا کرد.

مفهوم «توده مردم» در اندیشه‌های امام و مبانی انقلاب اسلامی، جمعیت هر جامعه‌ای را که از قشرهای متفاوت،

مقابله کاذب جناح چپ و راست و اراده معطوف به قدرت طلبی در نظام جمهوری اسلامی و دوقطبی دیدن ساده‌لوحانه ساختار قدرت و بازتولید سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و دست زدن به هیجانات کاذب اجتماعی و عدم درک صحیح و علمی از ماهیت اجتماعی انقلاب اسلامی که در سال‌های حکومت امام عظیم‌الشأن امت ساخته شده بود، جریان اصلاح طلبی را به ورطه خطرناک تری از ماهیت پیچیده نفاق انداخت که از آن تحت عنوان نفاق اهل فتنه یاد می‌کنیم

۱. همان.

۲. آیین انقلاب اسلامی، همان، ص ۲۸۳. (نقل به مضمون)

طبقات و گروه‌های اجتماعی متنوع تشکیل شده است با همه تفاوت‌های اجتماعی به هویتی واحد تبدیل می‌کند و از این هویت واحد مفهوم «روح جمعی» را که در فلسفه سیاسی غرب اسطوره‌ای بیش نیست، معنای حقیقی و واقعی می‌بخشد. آنچه می‌تواند چنین جمع متفاوتی را به سوی یک مقصود و هدف هدایت کند «دالّ مرکزی این روح جمعی یعنی ولایت» است و این همان معنایی است که در فلسفه سیاسی غرب برای آن نشانه‌هایی وجود ندارد.

در فلسفه غرب مفهوم «انبوه خلق، یکپارچه نیست بلکه متکثر و چندگانه باقی می‌ماند، به همین دلیل است که بر اساس سنت غالب در فلسفه سیاسی، مردم می‌تواند به عنوان قدرت حاکم فرمانروایی کند اما انبوه خلق نمی‌تواند»^۱

بزرگ‌ترین خطای فلسفه سیاسی غرب در فهم «توده مردم» این است که تصور می‌کند اجزای تشکیل‌دهنده مردم در اتحاد و هویت جدیدی که به وجود می‌آورند خاصیت خود را از دست می‌دهند و با نفی یا کنار گذاشتن تفاوت‌های خود، همسان می‌شوند. بنابراین، یگانگی‌های متکثر انبوه خلق با وحدت تفکیک‌ناپذیر مردم تضاد دارد.

این خطا از آنجا ناشی می‌شود که بخش اعظمی از فیلسوفان غربی جامعه را «مرکب حقیقی صناعی» تلقی می‌کنند. بدین معنا که در ترکیب صناعی که خود نوعی ترکیب حقیقی است اگرچه این ترکیب طبیعی نیست، اجزا، هویت خود را از دست می‌دهند و در کل حل می‌گردند؛ اجزا، هم بالتبع و هم بالجبر استقلال اثر خود را از دست می‌دهند. مانند ماشین که یک دستگاه مرتبط با اجزا است؛ اجزا به گونه‌ای خاص با یکدیگر مربوط می‌شوند و آثارشان نیز با یکدیگر پیوستگی پیدا می‌کنند و در نتیجه آثاری بروز می‌کنند که عین مجموعه اثر اجزا در حال استقلال نیست. مثلاً یک ماشین اشیا و اشخاص را با سرعت معین از محلی به محل دیگر منتقل می‌کند در حالی که این اثر نه به جزء خاصی تعلق دارد و نه مجموعه آثار اجزا در حالت استقلال و عدم ارتباط است.

۱. آنتونیو نگری و مایکل هارت، همان، ص ۱۳۵.

در ترکیب ماشین همکاری و ارتباط و پیوستگی جبری میان اجزا وجود دارد ولی محو هویت اجزا در هویت کل در کار نیست بلکه کل، وجودی مستقل از اجزا ندارد؛ در این تفکر جامعه نیز چنین است. جامعه از نهادها و تأسیسات اصلی و فرعی تشکیل شده است. این نهادها و افرادی که این نهادها به آنها وابسته هستند؛ همه به یکدیگر وابسته و پیوسته‌اند و تغییر در هر نهادی موجب تغییراتی در نهادهای دیگر است.^۱

در حالی که در تفکر توحیدی جامعه مرکب حقیقی از نوع مرکبات طبیعی است ولی این ترکیب، ترکیب اجساد و اجزا نیست بلکه ترکیب روح‌ها، اندیشه‌ها، عاطفه‌ها، خواست‌ها، اراده‌ها، نیازها، بینش‌ها، گرایش‌ها و در یک کلام، ترکیب فرهنگی است نه ترکیب اجساد و اندام‌ها. انسان‌ها هر کدام با اجساد خود وارد ترکیب اجتماعی نمی‌شوند بلکه هر کدام با سرمایه‌ای فطری و سرمایه‌ای اکتسابی از

نفاق اهل فتنه به خوبی توانست تمامی اصحاب نفاق در طول تاریخ انقلاب اسلامی را در شکل‌گیری نفاق جدید گرد هم آورد. تئوری نفاق اهل فتنه در آغاز دهه چهارم، دست یازیدن به جنبش‌های مخملی بود

طبیعت وارد زندگی اجتماعی می‌شوند؛ روحاً در یکدیگر ادغام می‌شوند و هویت روحی جدیدی که از آن به «روح جمعی» تعبیر می‌شود می‌یابند. این ترکیب خود یک نوع ترکیب طبیعی مخصوص به خود است که برای آن شبیه و نظیری نمی‌توان یافت؛^۲ و این همان ترکیبی بود که در انقلاب اسلامی اسطوره سیاسی فلسفه غرب یعنی «اراده جمعی» را نشان داد. بنابراین در اندیشه امام مفهوم «توده مردم» به تنهایی به معنای مفاهیم دیگری چون جماعت،

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی)، تهران، صدرا، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۴۳ - ۳۳۵.

۲. همان، ص ۲۲۷.

قشرها، طبقات، عامه مردم و امثال اینها که اجتماعات متکثر را ترسیم می‌کنند نیست بلکه «توده مردم» عنصر مشترکی را قبول دارند که این عنصر مشترک مجموع تفاوت‌های به رسمیت شناخته‌شده را در «اراده عمومی» بی‌تأثیر می‌سازد و آن تفاوت‌ها را به رغم حقیقی بودن از صحنه اثرگذاری خارج می‌کند. در اندیشه امام «اراده جمعی» با هر شیئی همراه شود آن شیء فسادش کمتر است؛ چرا؟ چون اراده جمعی عموماً معطوف به فساد نیست.

این مسئله در فلسفه سیاسی غرب معطوف به طبقه اقتصادی است؛ یعنی مفهوم «انبوه خلق» در فلسفه سیاسی غرب مفهومی طبقاتی دارد. در این مفهوم که عموماً تحت تأثیر فلسفه مارکسیسم است جامعه سرمایه‌داری گرایش به ساده‌سازی مفهوم انبوه خلق در مقوله‌های طبقاتی داشته و این مفهوم در سوژه‌ای واحد یعنی پرولتاریا (طبقه کارگر) خلاصه می‌شود.^۱ یعنی اراده عمومی اراده طبقاتی و ناظر به دیکتاتوری پرولتاریاست؛ زیرا جامعه سرمایه‌داری با تفکیک بین سرمایه و کار، بین کسانی که دارایی مولد دارند و کسانی که دارایی مولد ندارند، مشخص می‌شود. علاوه بر این در این جامعه شرایط کار و شرایط زندگی افراد بدون دارایی، ویژگی‌های مشترکی پیدا می‌کنند.^۲ این اشتراک تحت تأثیر سرمایه مادی و اقتصادی است نه تحت تأثیر سرمایه فرهنگی.

با تفصیل مذکور باید تردیدی به خود راه نداد که هسته اساسی تمامی استراتژی‌های نفاق اهل فتنه مقابله با «اراده جمعی» یعنی سرمایه فرهنگی انقلاب اسلامی است. ما نباید از نفاق اهل فتنه غفلت کنیم. اصحاب این نفاق توانایی گردآوری تمامی ضد انقلابیون را حول استراتژی‌های خود دارند. تفاوت نفاق اهل بدعت، نفاق اهل شبهه با نفاق اهل فتنه در این است که شناخت دو نفاق اول بسیار آسان‌تر از شناخت نفاق سوم است. مولای متقیان در خطبه ۹۳ نهج‌البلاغه در جامعه‌شناسی فتنه و اصحاب فتنه می‌فرماید:

۱. آنتونیو نگری و مایکل هارت، همان، ص ۱۴۰.

۲. همان.

ان الفتن اذا اقبلت شبهت و اذا ادبرت نهبت

فتنه‌ها هنگامی که روی می‌آورند شبیه حق می‌باشند و موجب اشتباه می‌شوند و وقتی می‌روند هوشیار می‌سازند.

ینکرن مقبلات و یعرفن مدبرات

فتنه‌ها ناشناخته می‌آیند، شناخته شده می‌روند.

یحمن حوم الرياح، یصبین بلدا و یخطئن بلدا

مانند گردباد می‌چرخند و شهری را ویران می‌سازند و شهری را وا می‌گذارند.

امام در ادامه این خطبه می‌فرماید: آگاه باشید که نزد من بیمناک‌ترین فتنه‌ها برای شما فتنه بنی‌امیه است. چرا؟

فانها فتنه عمیاء مظلمه، عمت خطتها و خست بلیتها

زیرا که فتنه بنی‌امیه فتنه‌ای کور و تاریک است. همگان را در بر می‌گیرد.

و اصاب البلاء من ابصر فیها و اخطا البلاء من عمی عنها

مصیبتش خاص مؤمنان است و گرفتاری‌اش به کسانی می‌رسد که از آن آگاهی دارند و بی‌خبران از آن را آسیبی نمی‌رسانند.

کسانی از چنین فتنه‌هایی در امان خواهند بود که با بصیرت، پشت چشم بینای جامعه یعنی امام سنگر بگیرند و تلاش کنند در گردباد این فتنه از سنگر امامت خارج نگردند.

چرا مقام معظم رهبری در مقابله با نفاق اهل فتنه پیوسته از مفهوم بصیرت بهره می‌گیرد؟ واژه بصیرت با مشتقات خود حدود ۱۱۸ بار در قرآن تکرار شده است و این نشان می‌دهد که چقدر خدای تبارک و تعالی به مفهوم بصیرت نظر داشته است.

در قاموس قرآن، بصر و بصیرت تنها به معنی قوه بینایی به طوری که مراد از آن بینایی چشم باشد، نیست بلکه مهم‌ترین وجوه معنای بصر و بصیرت در ادبیات قرآنی، معنای بینایی دل است. اغلب مفسرین بصیرت را به معنای بینایی دل گرفته‌اند و درک قلب را بصیرت می‌گویند.

بینایی دل با بینایی چشم تفاوت‌های بنیادی دارد. در بینایی چشم می‌توان عذر و بهانه آورد ولی در بینایی دل انسان، شاهد و حجت نفس خود انسان است. هر چند اگر عذرهایش را هم القا کند اما خودش را نمی‌تواند فریب دهد. در سوره قیامت آیه ۱۴ و ۱۵ می‌خوانیم:

بل الانسان علی نفسه بصیره و لو القی معاذیره

انسان شاهد و حجت نفس؛ خودش هست هر چند عذرهایش را هم القا کند.

انسان از تاریخ، رخدادها و از آنچه بر گذشتگان و اجداد وی آمده است عبرت نمی‌گیرد مگر اینکه اهل بصیرت باشد. عبرت برای اهل بصیرت است؛ فاعتروا یا اولی الابصار. مولای متقیان می‌فرماید: بالاستبصار یحصل الاعتبار؛^۱ عبرت گرفتن با بصیرت عملی می‌شود. صاحبان بصیرت هیچ گاه گرفتار نفاق نمی‌شوند چون میان بصیرت چشم و بصیرت قلب و دل آنها تناقض پیدا نمی‌شود. نفاق وقتی به وجود می‌آید که انسان در بصیرت چشم و بصیرت قلب گرفتار تضاد و تناقض گردد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی